تحلیلی بر آنچه در زندگی کنونی در حال تجربه‌اش هستیم

فرهنگ اقساطی!

آفتاب یزد – گروه فرهنگی: از گذشته‌های دور، حتی پیش از زمانی که مردم دریافتند که می‌توانند نیازهای زندگی روزمره خود را به وسیله ارتباط برقرار کردن با دیگران و تبادل کالاها و خدماتشان به صورت پایاپای برآورده کنند و اینگونه بهتر بتوانند چرخهای اقتصادی زندگی خود را به گردش درآورند، زیستن و ادامه حیات دادن بسیار راحت بود، چرا که در جامعه‌ای از انسانها که البته تعدادشان زیاد هم نبود آنانی که گندم می‌کاشتند مازاد محصول خود را به آن کسانی که دامدار بودند و شیر و پنیر و ماست و کره تولید می‌کردند، می‌دادند و از آنها محصولی که خودشان توانایی تولید آن را نداشتند دریافت می‌کردند، به این صورت هم خانواده‌ای که دامدار بود از داشتن گندم که به وسیله آن نان تهیه می‌کرد برخوردار می‌شد و هم آن خانواده‌ای که گندم کار بود، می‌توانست از محصولات لبنی که خودش امکان تولید آن را نداشت، استفاده کند و از آنجا که زندگی مردم در گذشته بیشتر بر مدار تولید بود تا مدار مصرف، به هر روی هر فرد، خانواده و قوم و قبیله‌ای حتما برای خود و دیگران چیزی را تولید می‌کرد، یکی گندم می‌کاشت، یکی خربزه، دیگری برنج، آن یکی خیار و گوجه، نفر دیگر سیب زمینی و پیاز. در این میان بودند افرادی که به واسطه اینکه زمینی نداشتند و اگر هم می‌خواستند روی زمین دیگران کار کنند، چیز دندان‌گیری در آخر کار نصیبشان نمی‌شد، به کارهای دیگری که ارتباطی با موضوعات کاشت، داشت و برداشت نداشتند مشغول شده و به این صورت دامنه برآورده شدن نیازهای بشری را نسبت به گذشته وسیع‌تر می‌کردند، چه آنکه با ورود این افراد که عمدتا در مغازه‌های خود مشغول انجام کار دستی بودند، مردم دریافتند که می‌توانند علاوه بر رفع نیازهای شخصی خودشان به وسیله «مبادلات پایاپای»، نیازهای غیرشخصی شان را نیز رفع نمایند. برای مثال در روستا یا شهری کوچک، مغازه‌ای بود که شخصی در آن برای اسب‌ها نعل درست می‌کرد، از سوی دیگر کشاورز یا دامدار و یا حتی فردی عادی که او هم در زمره کسانی قرار داشت که به کاری بجز کاشتن و درو کردن مشغول بود و اسبی در اخیار داشت، درمی یافت که حیوان زبان بسته زمانی که در حال حرکت است، رنج و عذاب می‌کشد و با بررسی اندکی می‌فهمید که اسبش نیاز به نعل جدید دارد، بنابراین به مغازه مورد نظر می‌رفت و از او درخواست می‌کرد که نعل جدید برای اسبش درست کند. مرد مغازه دار هم این کار را انجام می‌داد و در قبال این خدمت، فردی که اسب داشت به مقدار معینی از محصولی را که خودش تهیه می‌کرد به عنوان دستمزد به مرد مغازه دار می‌داد و به این ترتیب هم نیاز صاحب اسب برآورده می‌شد و هم نیاز مرد مغازه داری که بخشی از شغل اصلی‌اش ساخت نعل برای اسب‌ها بود و او می‌توانست به واسطه کارهای دیگر مانند آهنگری نیازهای دیگر زندگی‌اش را نیز به وسیله مهم مبادله پایاپای رفع نماید. این دوران که اتفاقا مدتش هم کوتاه نبود بسیار خوب بود و اتفاقا همه از آن راضی بودند، چرا که همانطور که پیشتر بیان کردیم مردم مصرفی زندگی نمی‌کردند و بالاخره هر کسی هرچند کوچک و ناچیز برای خود شغلی داشت و گاه بسیاری حتی نداشتن شغل را مایه ننگ و عار می‌دانستند. بنابراین تمام تلاش خود را به کار می‌گرفتند تا برای خود حرفه‌ای دست و پا کنند تا اولا از زیر بار نگاه دیگران که به عنوان طفیلی و سربار به این افراد می‌نگریستند نجات یابند و هم بتوانند چرخهای اقتصادی زندگی خود را به گردش درآورند. اما تو گویی قرار بر این بود که شرایط تغییر کند و زندگی هر یک از این افراد با تغییرات اساسی مواجه شود. شاید اولین تغییری که می‌توان از آن به عنوان مهمترین تغییر زندگی مردم آن دوران تعبیر کرد از میان برداشته شدن مسئله مبادله پایاپای و روی کار آمدن فاکتوری تحت عنوان «پول» بود. تغییری که در نگاه اول شاید به نوعی پیشرفت تلقی می‌شد اما گذر زمان ثابت کرد که «پول» با آمدن خود به زندگی مردم، مشکلات و مسائل بیشماری را برای بسیاری از افراد به وجود می‌آورد. مشکلاتی که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- پول آمد تا جای مبادلات پایاپای را بگیرد، اما مردم خبر نداشتند که همین پول از این قدرت برخوردار است که بتواند برخی از شغل‌ها را از رده خارج نماید و زندگی فعالان این حرفه‌ها را با مشکل مواجه کند. مثلا در نظر بگیرید فردی که در یکی از خیابانهای شهر یا حتی روستا مغازه کوچکی داشت که در آن به کاری مشغول بود (مثلا تعمیر کفش‌های مردم یا رفو کردن لباسهایشان). در گذشته زمانی که پول وجود نداشت، شخصی که مثلا کفش یا پیراهنش کهنه می‌شد به این دلیل که اگر می‌خواست نوی آن را تهیه کند باید بخش قابل توجهی از محصول خود را بابت نو کردن کفش یا لباسش می‌داد، ترجیحش این بود که نزد صاحب آن مغازه که عمدتا پیر هم بود، برود در ازای دادن بخش کوچکی از محصول خود (مثلا گندم، برنج، سیب زمینی، پیاز، شیر، ماست و...) از او بخواهد کفش و لباسش را تعمیر کند تا وی مجبور نباشد هزینه بیشتری برای تهیه کفش و لباس نو پرداخت کند. اینگونه هم صاحب کفش و لباس مشکلش حل می‌شد و هم پیرمرد مغازه دار که دلش به شغلی که آن را انجام می‌داد خوش بود، می‌توانست شب هنگام که به خانه می‌رود دست خالی نباشد و شرمساز اهل خانه‌اش نشود. اما پول که آمد معادلات بهم خورد. کسی که پول در اختیار داشت دیگر مجبور نبود که برای تهیه لباس و کفش بخشی از محصول خود را بابت تهیه کفش و لباس نو بدهد، او می‌توانست با پولی که در اختیار داشت این کار را انجام دهد، از سوی دیگر با خود می‌گفت کفش و لباسم دیگر کهنه شده، ارزش تعمیر ندارد، بهتر است یکی نویش را تهیه کنم و در این بده بستان آنکه سرش بی‌کلاه می‌ماند پیرمرد بیچاره‌ای بود که مغازه کوچکی داشت و دیگر نه کسی به سراغش می‌رفت و نه می‌توانست با ارائه خدمتی که انجام می‌داد برای خود پولی دست و پا کند تا به واسطه آن بتواند نیازهای ضروری زندگی خود و خانواده‌اش را تامین کند. در چنین حالتی آرام آرام برخی از شغل‌ها به تاریخ پیوستند و دیگر خبری از آنها نشد.

۲- هر کس پول بیشتری داشت از زندگی بهتری برخوردار شد. دیگر ملاک ارائه خدمت نبود، یعنی حرفه‌ها و شغل‌ها و اعتبارها و به قول قدیمی‌ها تار موی سبیل‌های لوطی وار نبودند که عمق روابط انسانی را تعیین می‌کردند، بلکه جای تمام اینها را پول گرفته بود. در گذشته اگر کسی می‌خواست مبادله پایاپای انجام دهد حتی به او فرصت می‌دادند که در ازای دریافت یک محصول مورد نیازش، محصول خود را زمانی ارائه دهد که موقع برداشت آن فرا رسیده باشد، به سخن دیگر داد و ستدهای پایاپای به این دلیل که بر اساس اعتبار آدم‌ها انجام می‌شد، نه بر اساس پولی که آرام آرام داشت جای پای خود را در میان زندگی اجتماعی افراد محکم و محکمتر می‌کرد. طبیعی ست که در اوضاعی که پول داشت حاکم می‌شد، آنکه بیشتر داشت به این دلیل که می‌دانست که داشتن بیشتر پول، زندگی بهتر و کم دردسرتری را نصیبش خواهد کرد، تلاش می‌کرد هرچه را که ارائه می‌کند پولش را در همان لحظه دریافت نماید تا به این وسیله به اطمینان داشتن زندگی راحت ترش افزوده شود. در حالیکه در نقطه مقابل کسی که پول کمتری داشت از زندگی بدتر و بی‌کیفیت‌تری برخوردار می‌شد و چه بسا که نمی‌توانست حتی نیازهای اولیه خود را برآورده کند، در حالیکه اگر شرایط مبادلات پایاپای برقرار بود زندگی این قشر که آرام آرام بر تعداد افرادش افزوده می‌شد بسیار راحت‌تر و کم دردسرتر می‌گذشت چرا که آنان در قبال چیزی که دریافت می‌کردند، چیزی را پرداخت می‌کردند و چون شغل و حرفه داشتند به قول معروف ککشان هم از بابت این داد و ستد گزیده نمی‌شد. این موضوع نشان می‌دهد که فاصله طبقاتی که یکی از بزرگترین معضلاتی بود که پول با خود به زندگی اجتماعی افراد آورد در زمان گذشته وجود نداشت و یا اگر هم داشت اندازه‌اش بسیار ناچیز و غیرقابل لمس بود.

۳- پول همه چیز شد و انسانیت از جامعه رخت بر بست. این یعنی فقر بیشتر، یعنی بیکاری بیشتر، یعنی تکدی گری بیشتر، یعنی بزهکاری و ناهنجاری بیشتر. عده‌ای بودند که پول همه چیزشان شده بود و همواره سعی می‌کردند که این همه چیز را برای خود بیشتر کنند. در گذشته زمانی که مبادله پایاپای وجود داشت، اگر کسی می‌توانست به دلیل پاره شدن کفش و لباسش، کفش و لباس نویی را تهیه کند به این دلیل که انسانیت هنوز وجود داشت و تا این اندازه که امروز شاهد آن هستیم کمرنگ و حتی بی‌رنگ نشده بود به سراغ پیرمردی که کارش تعمیر لباس و کفش بود، می‌رفت و برای اینکه او هم بتواند زندگی معمولی داشته باشد، کفش و لباسش را تعمیر می‌کرد در حالیکه توانایی خرید نویش را داشت، اما به این دلیل که هنوز مسائلی مانند پول و داشتن آن و افزودن بر مقدار آن اولویت نشده بود او راه انسانی‌تر را برای نیل به اهداف اقتصادی‌اش انتخاب می‌کرد. در حالی‌که وقتی پول آمد تمام معادلات بهم خوردند و پول شد همه چیز و این موضوع اتفاقات ناخوشایندی را با خود به همراه آورد. یکی از میان هزاران اینکه برخی شغل‌ها عملا از بین رفتند، حتی مشاغلی که در ابتدای ورود پول به هر طریقی شده سعی کردند خود را سرپا نگه دارند با گذر زمان دریافتند که چاره‌ای جز وصل شدن به تاریخ ندارند. مثال بارز این موضوع پیرمرد روزنامه فروشی بود که فقط با یک دوچرخه به مدت سی سال توانست مخارج زندگی خود و خانواده‌اش را تامین کند، پیرمردی که نمونه هایش بسیارش را در گذشته می‌توانستیم ببینیم، اما امروز از آنها هیچ خبری در سطح شهر نیست. چرا که اساسا امروزه دیگر نمی‌توان با این شغل مانند گذشته حتی مخارج زندگی یک گربه را تامین کرد چه برسد به یک خانواده چند نفره.

۴- همه تلاش کردند پول بیشتری نصیب خود کنند، برخی حتی از طریق راه‌های غیرقانونی مبادرت به انجام این کار نمودند. پول با ورودش به دنیای مدرن به برخی از افراد فهماند که می‌توان بدون اینکه چیزی را از دست بدهی، آن را به دست آوردی و خب کدام عقل سلیمی ست که نداند برای به دست آوردن یک چیز، آنهم بدون از دست دادن چیزی، راهی بجز راه خلاف وجود ندارد. هرچند که این اقدام به نسبت جمعیت کل جامعه خیلی کم صورت می‌گرفت، اما به لحاظ کیفی مقدار زیادی از پول را شامل می‌شد. همین موضوع یعنی اگرچه افراد بسیاری به دنبال کسب پول از طریق راه‌های غیرقانونی نیستند اما افراد اندکی به دنبال کسب پول بسیاری هستند، افرادی که بعضا تلاششان نیز به بار می‌نشست و موفق به انجام این کار می‌شدند.

۵- پول احترام آورد و طبعا کسانی که پول کمتری داشتند احترام کمتری نیز داشتند. با چنین امکانی که پول به کسانی که از راه‌های غیرقانونی آن را به مقدار زیاد در اختیار داشتند، می‌داد، دیگر پاسخ دادن به این سوال که «چرا سعی کردید پولی که مال شما نبود را بردارید، آیا از خدا و عقوبت کارتان نترسیدید؟ آیا از خودتان خجالت نکشیدید؟ چگونه وجدانتان قبول کرد که پول بیت المال را برای خودتان بردارید؟» سخت نبود چرا که نیشخندی روی لبانشان می‌نشاندند و با طعنه می‌گفتند: «چون پول احترام میاره، ما دیگه به راه به دست آوردنش فکر نمی‌کنیم، مهم اینه که به دست بیاریمش، حتی شده از راه غیرقانونی، تازه اینطوری مزه‌اش بیشتره»

۶- اما جدا از تمام موارد منفی و زیانباری که پول با خود به همراه آورد، معضل دیگری نیز با آمدن پول وارد زندگی اقتصادی مردم جامعه شد، معضلی که ارتباط بسیار مستقیمی با مسئله حرص به دست آوردن پول بیشتر که به احترام بیشتر و زندگی راحت‌تر منجر می‌شد، داشت. اینکه پول در درون خود این پتانسیل را داشت که با قلقلک دادن برخی از خصوصیات منفی مانند عدم مدیریت صحیح، عدم توجه به زندگی مردم، عدم وجود نگاه کارشناسانه، عدم وجود تجربه و دانش و.... در برخی افراد شرایطی را ایجاد کند که بدون اینکه کالا یا خدمتی به لحاظ کیفی و حتی کمی در شرایط بهتری قرار گیرد، قیمتش افزایش یابد. قیمت‌ها همینطور بالا می‌رفت در حالیکه هرچه می‌گشتی می‌دیدی چیزی به کالا افزوده نشده، اما قیمتش بالا رفته و به نوعی دچار تورم شده است و این تورم رفته رفته شامل تمام اجناسی که مردم به آنها نیاز داشتند و نداشتند، می‌شد. نکته ظریفی که وجود داشت این بود که هرچند تورم در نگاه عام و حتی نگاه کارشناسان به مفهوم افزایش افسارگسیخته قیمت‌ها بود اما در واقع این ارزش پول ملی بود که راه سقوط را در پیش گرفته و به سمت قهقرا می‌رفت. چه آنکه اگر در گذشته می‌توانستی با مقدار معینی درآمد زندگی ات را بگذرانی، امروز نمی‌توانی با همان درآمد همان کالاها را تهیه کنی و چون در کیفیت آن کالاها هیچ تغییری ایجاد نشده و چه بسا که بی‌کیفیت‌تر هم شده باشد یعنی ارزش پولی که در جیب تو قرار دارد کم شده به نحوی که دیگر نمی‌توانی مانند گذشته نیازهایت را براورده کنی. شوربختانه این افزایش قیمت‌ها (بخوانید کاهش ارزش پول ملی) تا جایی ادامه پیدا کرد که دیگر خیلی‌ها نتوانستند حتی با پولی که داشتند آنچه نیاز داشتند را خرید نمایند، اینجا بود که مسئله به نام خرید و فروش اقساطی به وجود آمد.

■ زندگی اقساطی

راستش آنچه تاکنون در این گزارش خواندید هرچند که رنگ و بوی اقتصادی می‌داد اما تمام این واژه‌ها در این گزارش به این دلیل کنار هم قرار نگرفته‌اند که مفهومی اقتصادی را برای خوانندگان این متن متبادر سازند، بلکه هدف و منظور از نگارش این خطوط رسیدن به موضوعی فرهنگی از دل مسئله‌ای اقتصادی است. یادتان هست سالهای بسیار دور مردم خانه هایشان، ماشین هایشان، زمینهایشان و کلا هرچه در سطح وسیع و با میزان قابل توجهی بود را به صورت اقساط تهیه می‌کردند؟ طرف می‌خواست خانه بخرد، می‌رفت یک سوم یا دو سوم پول آن خانه را نقدا پرداخت می‌کرد و برای پرداخت بقیه مجبور می‌شد از بانک وام بگیرد تا بتواند با استفاده از این امکان، خانه مورد نظرش را خریداری کند. آن وقت هر ماه مقداری از آن وام دریافتی را به بانک پس می‌داد و پس از سالها در حالی که موهای سرش سفید شده بود موفق می‌شد تمام پول وام را پس بدهد و خانه‌اش را از رهن بانک درآورد و از آن خودش کند. این موضوع در گذشته هرچند گاه به اندازه تمام عمر یک نفر طول می‌کشید اما ارزشش را داشت، چرا که فرد صاحب چیزی شده بود که برایش بسیار ارزشمند بود. او خانه خریده بود. چیزی که می‌توان از آن به عنوان اصل غیرقابل انکار زندگی یاد کرد. خرید خانه به صورت اقساطی نشانگر این بود که مردم در آن زمان می‌توانستند مسائل اقتصادی کوچکتر از خانه را به وسیله درآمدی که ماهیانه به دست می‌آوردند، رفع و رجوع کنند. بسیاری حتی خودروی سواریشان را نیز به صورت نقدی می‌خریدند و تازه باز هم تا پایان ماه پولی در جیبشان داشتند که خرج و مخارج دیگرشان را از طریق آن انجام دهند. اما از زمانی که پول خصوصیات پنهانش را هویدا کرد رفته رفته اولا خرید خانه حتی به صورت اقساطی نه به یک رویا و خواب و خیال، بلکه به یک افسانه تبدیل شد و پشت بندش خرید خودروی شخصی نیز آنقدر رویایی شد که هر کسی باید کلی پول داشت تا بتواند یک ابوقراضه مانند پراید را خریداری کند، آنهم با آن آپشن‌های ترسناکش که پای تمامشان را آقای مرگ امضا کرده بود. در چنین شرایطی پس ماجرای خرید و فروش‌های اقساطی چه شد؟ آیا به تاریخ پیوست؟ نه. خرید و فروش اقساطی هنوز جریان داشت اما دیگر شامل خرید خانه و خودرو نمی‌شد. شرایط بدتر شده بود، بسیار بدتر و حال دیگر اجناس کوچکتر و کم ارزش‌تر که در گذشته به راحتی می‌شد آنها را تهیه کرد به گروه اجناس اقساطی پیوستند.

■ تبلیغ در صدا و سیما

نقطه عطف این گزارش این بخش است. تبلیغ کالاهای اقساطی در صدا و سیما. کاری با شیوه انجامش نداریم که تلویزیون پختن یک غذا را بهانه می‌کند تا کالای شرکتی که تبلیغش را بر عهده گرفته به مردم معرفی کند، کاری با این موضوع که در این وانفسای اقتصادی که مردم نان خالی هم برای خوردن ندارند چگونه می‌توانند سرویس چندین و چند پارچه برای پذیرایی از مهمانانشان خریداری کنند هم نداریم، اساس پرسش ما و کار ما با این بخش است که چرا شرایط به گونه‌ای شده که مردمی که روزگاری می‌توانستند به صورت قسطی خانه بخرند حال باید کاسه بشقاب هایشان را به صورت قسطی خریداری کنند؟ آنهم در این شرایط که نزدیک به یکسال است بسیاری از افراد به خاطر شرایط کرونا ممر درآمد خودشان را از کف داده‌اند و کفگیر پس اندازشان هم مدتهاست به ته دیگ خورده؟ آنهم در شرایطی که هر روز خبر فوت بسیاری از مردم بر اثر بیماری کرونا از آنتن همین تلویزیون به گوش هموطنانشان می‌رسد، آنهم در شرایطی که خیلی از همین افراد نمی‌توانند پول داروی بیماری که در خانه دارند، را ردیف کنند (جالب اینجاست که خود رسانه ملی این موضوع را هم از شبکه‌های صدایی و سیمایی‌اش پخش می‌کند)، آنهم در شرایطی که در طول روز بسیاری از مردم می‌بینند که برخی از هموطنانشان تا کمر داخل سطل‌های زباله رفته‌اند به این خیال که چیزی برای خوردن، برای فروختن و برای زنده ماندن پیدا کنند. آیا مسئولان صدا و سیما حتی برای یکبار هم که شده در هنگام بستن قرارداد با این شرکت تولید کاسه و بشقاب به این موضوع فکر نمی‌کنند که اولا چرا باید مردم سرزمینشان به جایی رسیده باشند که خرید کاسه و بشقاب میزبانی مهمانانشان را به صورت اقساطی انجام دهند؟ دوما چرا باید رسانه ملی که کارش فرهنگسازی است عملکرد خودش را آنقدر سطحی و پیش پا افتاده در نظر بگیرد که برای تبلیغ کاسه و بشقاب آنهم به صورت اقساطی برنامه آشپزی تهیه کند، تنها به خاطر پول رپرتاژی که از طریق این آگهی به دست می‌آورد؟ اگر واقعا رسانه ملی و مسئولانش اینگونه می‌اندیشند پس کلاس و پرستیژ فرهنگی که صداوسیمای هر سرزمینی باید در حد و اندازه خودش آن را دارا باشد در کدام طبقه این سازمان جای دارد؟

> **چرا شرایط به گونه‌ای شده که مردمی که روزگاری می‌توانستند به صورت قسطی خانه بخرند حال باید کاسه بشقاب هایشان را به صورت قسطی خریداری کنند؟ آنهم در این شرایط که نزدیک به یکسال است بسیاری از افراد به خاطر شرایط کرونا ممر درآمد خودشان را از کف داده‌اند و کفگیر پس اندازشان هم مدتهاست به ته دیگ خورده؟ آنهم در شرایطی که هر روز خبر فوت بسیاری از مردم بر اثر بیماری کرونا از آنتن همین تلویزیون به گوش هموطنانشان می‌رسد، آنهم در شرایطی که خیلی از همین افراد نمی‌توانند پول داروی بیماری که در خانه دارند را ردیف کنند (جالب اینجاست که خود رسانه ملی این موضوع را هم از شبکه‌های صدایی و سیمایی‌اش پخش می‌کند)، آنهم در شرایطی که در طول روز بسیاری از مردم می‌بینند که برخی از هموطنانشان تا کمر داخل سطل‌های زباله رفته‌اند به این خیال که چیزی برای خوردن، برای فروختن و برای زنده ماندن پیدا کنند. آیا مسئولان صدا و سیما حتی برای یکبار هم که شده در هنگام بستن قرارداد با این شرکت تولید کاسه و بشقاب به این موضوع فکر نمی‌کنند که اولا چرا باید مردم سرزمینشان به جایی رسیده باشند که خرید کاسه و بشقاب میزبانی مهمانانشان را به صورت اقساطی انجام دهند؟ دوما چرا باید رسانه ملی که کارش فرهنگسازی است عملکرد خودش را آنقدر سطحی و پیش پا افتاده در نظر بگیرد که برای تبلیغ کاسه و بشقاب آنهم به صورت اقساطی برنامه آشپزی تهیه کند، تنها به خاطر پول رپرتاژی که از طریق این آگهی به دست می‌آورد؟ اگر واقعا رسانه ملی و مسئولانش اینگونه می‌اندیشند پس کلاس و پرستیژ فرهنگی که صداوسیمای هر سرزمینی باید در حد و اندازه خودش آن را دارا باشد در کدام طبقه این سازمان جای دارد؟**

■ مردم اقساطی، زندگی اقساطی و شاید مرگ اقساطی

یاد گذشته‌ها بخیر، ما که هرچه بگوییم و هرچه بنویسیم نه به کسی بر می‌خورد، نه کسی را به فکر فرو می‌برد، نه کسی را از خواب بیدار می‌کند، نه کسی را وادار می‌کند که برای یکبار هم که شده از مرحله شعار عبور کرده و به مرحله عمل پای بگذارد. پندار ما این است که مسئولان محترم این قبیل گزارش‌ها را می‌خوانند، در صورتی که نیک می‌دانیم بیش از نیمی از آنها حتی لای صفحات را هم باز نمی‌کنند تا حداقل دریابند که امروز تیتر روزنامه از چه قراری بوده است، اما با این حال و با علم به تمام اینها ما به عنوان روزنامه نگار و ژورنالیست به وظیفه خودمان که همانا بیان مشکلات و مسائل پیدا و پنهان لایه‌های مختلف جامعه است، عمل می‌کنیم. هر چند که برخی از مسئولان حتی نمی‌دانند که قیمت یک کیلو گوجه فرنگی چقدر است و مردم با چه سختی پول این محصول را به دست می‌آورند تا بتوانند با انداختن یک تخم مرغ داخل ماهیتابه و هم زدن آن با یک عدد گوجه فرنگی ریز برای پرکردن شکم خود و بعضا خانواده شان املتی تهیه کنند تا شب هنگام به جای گذاشتن سر گرسنه به بالین، سر نیمه گرسته به بالین بگذارند. در هر جایی هستیم چه مسئول، چه مردم عادی بدانیم و آگاه باشیم مردم اقساطی شده اند، زندگی شان اقساطی شده‌اند و بیم آن می‌رود که حتی مرگشان هم اقساطی شود، در جامعه‌ای که صدا و سیمایش که از عنوان پرطمطراق رسانه ملی استفاده می‌کند به جای دادن خوراک فرهنگی به مردمش به واسطه سریالهای تازه و تفکربرانگیز، مدام در حال تولید برنامه آشپزی با هدف تبلیغ کاسه بشقاب‌های شرکت‌های مختلف است، مردم هرچقدر هم مقاوم باشند باز هم اقساطی خواهند شد، هرچقدر هم مدرن فکر کنند باز هم زندگی شان رنگ و بوی اقساط خواهد گرفت، چرا که دیگر خرید خانه حتی به صورت به صورت اقساطی به رویایی دست نیافتنی تبدیل شده و حالا دیگر نوبت کاسه و بشقاب است که می‌توان به صورت اقساطی تهیه کرد و خوشحال بود و احساس خوشبختی کرد که مجبور نیستیم تمام پول کاسه بشقاب را یکجا و یکدفعه پرداخت کنیم. حال آیا عجیب نیست که در چنین شرایطی منتظر این باشیم که در آینده‌ای نزدیک وضعیتی به وجود بیاید که مردم از بابت خانه آخرتشان هم آسوده شود و ببینند که شرایط خرید منزل ابدی شان هم به صورت اقساطی مهیا شده است، واقعا زیبا نیست؟

محمودرضا ثانی:

کیارستمی می گفت کار ما بازگشت به دوران کودکی است

عباس کیارستمی به عنوان یکی از افتخارات ملی ایران در حوزه سینما، تا به حال موضوع مستندهای زیادی در داخل و خارج از کشور شده است. هنروتجربه هم چند آثار پیرامون زندگی این هنرمند اکران کرده و حالا مستند «کیارستمی و عصای گمشده» به کارگردانی محمودرضا ثانی و تهیه کنندگی بهروز نشان در این گروه سینمایی روی پرده رفته است.

محمودرضا ثانی کارگردان این مستند درمورد شکل‌گیری ایده ساخت این مستند توضیح داد: «ابتدا قرار نبود درمورد کیارستمی یا کلاس‌هایی که برگزار می‌کند، فیلمی بسازم. من مدیر فستیوال «ابن عربی» در اسپانیا بودم. آنجا هر سال نشان «ابن عربی» را به یک نفر اهدا می‌کردیم. سال ۲۰۱۲ قرار بر این شد که نشان «ابن عربی» از طرف دولت اسپانیا به عباس کیارستمی تعلق بگیرد. با توجه به ارتباطی که با کیارستمی داشتم، تماس گرفتم و موضوع را با او مطرح کردم و قرار شد ورکشاپی هم با حضور او داشته باشیم. آن زمان ۳۵ دانشجو از سراسر دنیا برای حضور در کلاس‌های کیارستمی در اسپانیا انتخاب شدند.» او ادامه داد: «آن زمان اسپانیا بودم، اما به ایران آمدم و به اتفاق کیارستمی به اسپانیا رفتیم. ورکشاپ‌های کیارستمی در اسپانیا شروع شد و من هم دوربینی همراه داشتم. کیارستمی گفت چرا از کلاس‌ها فیلم نمی‌گیری؟ و من فهمیدم او دوست دارد از کلاس‌هایش فیلمبرداری کنم و بعدها وقتی دلیلش را پرسیدم عباس کیارستمی گفت خیلی از افراد دوست دارند در این کلاس‌ها شرکت کنند، اما چون امکانات محدود است همه ممکن نیست بتوانند به کلاس بیایند و چنین فیلمی برای آیندگان خیلی خوب است. من هم بعد از آن این اجازه را از کیارستمی داشتم که از کلاس‌ها فیلمبرداری کنم. بقیه ساختار مصاحبه‌ای دارند، اما در مستند «کیارستمی و عصای گمشده» ما مصاحبه‌ای از او نمی‌بینیم و وقایع فیلم کاملا مستند است و لحظاتی از زندگی شخصی کیارستمی را می‌بینیم که از کارش لذت شخصی می‌برد. همان‌گونه که در فیلم اشاره می‌کند و می‌گوید کار ما بازگشت به دوران کودکی است و او واقعا مدام مشغول بازی بود.

محمودرضا ثانی در ادامه افزود: «فیلم‌هایی که درمورد کیارستمی ساخته شده، به غیر از یک فیلم، بقیه ساختار مصاحبه‌ای دارند، اما در مستند «کیارستمی و عصای گمشده» ما مصاحبه‌ای از او نمی‌بینیم و وقایع فیلم کاملا مستند است و لحظاتی از زندگی شخصی کیارستمی را می‌بینیم که از کارش لذت شخصی می‌برد. همانگونه که در فیلم اشاره می‌کند و می‌گوید کار ما بازگشت به دوران کودکی است و او واقعا مدام مشغول بازی بود.» این کارگردان درباره وجهی از عباس کیارستمی به عنوان هنرمندی بین‌المللی که دوست داشته در فیلمبرداری کنم. ثانی در پاسخ به سوالی درباره تفاوت این مستند با سایر آثاری که درمورد کیارستمی ساخته شده است، توضیح داد: «قبل از پاسخ به این سوال یک نکته‌ای را یادآور می‌شوم که شاید جواب این سوال در دلش باشد؛ یک روز در همان ایام برگزاری کلاس‌ها، به عباس کیارستمی گفتم من به عنوان همراه شما، مثل خودتان شش صبح بیدار می‌شوم و در کارهای روزمره کنارتان هستم و شما ساعت‌ها با این دانشجوها سر و کله می‌زنید؛ این همه تلاش و جنب و جوش برای چیست؟ کیارستمی گفت وقتی شمع بخواهد خاموش شود گر می‌گیرد. این یعنی کیارستمی همه هم و غمش را برای پرورش نسل جدید سینما گذاشته بود. او می‌گفت وظیفه من آموزش نیست، اما این کار را انجام می‌دهم و لذتی شخصی در این کار است. او همیشه به دانشجوها می‌گفت من اینگونه کار می‌کنم، اما شما راه خودتان را پیدا کنید.» فیلم‌هایی که درمورد کیارستمی ساخته شده، به غیر از

فیلمش آن را مطرح کند، گفت: «شاید دغدغه عباس کیارستمی برای پرورش نسل جدید سینما چیزی است که مستند «کیارستمی و عصای گمشده» بیشتر روی آن متمرکز بوده است.» به گزارش هنروتجربه، این کارگردان درمورد اکران فیلمش که کیارستمی موضوع اصلی آن است، گفت: «یک دوره‌ای من خیلی ایران نبودم و از گروه هنروتجربه اطلاع زیادی نداشتم. یک بار که برای برگزاری ورکشاپی با تدریس مرحوم کیارستمی تدارک می‌دیدیم، او در مصاحبه‌ای ازهنروتجربه گفت و توضیح داد که نسل جدیدی به سینمای ایران ورود پیدا کرده‌اند که خوش فکر هستند و گروهی به اسم هنر و تجربه در ایران امکانی را فراهم کرده تا فیلم‌های هنری و تجربی رنگ پرده سینما به خود ببینند. او معتقد بود فیلم سینمایی روی پرده تازه خودش را نشان می‌دهد.» او ادامه داد:«برای من هم هنروتجربه بستری بود تا فیلمم در ایران روی پرده برود. مستند «کیارستمی و عصای گمشده» در فستیوال‌های مختلفی شرکت داشته و پرده سینمای کشورهای مختلف را تجربه کرده است. واقعا برای من مهم بود که این فیلم در سینماهای داخل کشور دیده شود. او در خاتمه گفت:« ما بعد از اکران در سینماها حتما به فکر اکران فیلم در شبکه‌های نمایش خانگی هستیم. این فیلم تاریخ انقضا ندارد و شاید سی سال دیگر هم اگر اکران شود، افراد تازه می‌توانند از گفته‌های کیارستمی در این مستند بهره ببرند. خیلی خوشحالم که این فیلم به واسطه من و با حضور عباس کیارستمی ساخته شده و در تاریخ ثبت شده است. من این فیلمم را بیش از هر فیلم دیگری که ساخته‌ام دوست دارم و فکر می‌کنم متعلق به مردم و سرمایه ملی است».